

مهدعلی‌های دوره قاجار

فاطمه معزی

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در مقدمه خیرات حسان می‌نویسد: «...حق این است که باید غافل نبود و غفلت ننمود که در این جهان زنان بوده‌اند که در زیر مقتعه کله‌داریها نموده‌اند در فهم حقایق اجتهادی کرده و در حل غوامض تحقیقی انیق آورده، لشکر شکسته‌اند، کشور گرفته‌اند، صد کار کرده‌اند، صد راه رفته‌اند و ارباب سپر و مصنفین تراجم احوال که ماضی را به استقبال معرفی می‌کنند و اعمال گذشتگان را کلید ترقی و تکمیل آیندگان قرار می‌دهند از آنها به درستی ذکری نکرده‌اند و خبری نیاورده‌اند»^۱ اعتمادالسلطنه برای رفع این نقصان به نگارش خیرات حسان روی آورد که شامل شرح حال مختصر زنان مشهور تاریخ اسلام و ایران است که برخی از زنان قاجاریه را هم شامل می‌شود. اما در این مقاله شرح حال چند تن از نسوان مهم دربار قاجار تدوین شده است که نشان خواهد داد به‌رغم مشهورات تاریخی، زنان قاجاریه چندان از سیاست و حکومت و تدبیر به دور نبودند. زنان این مقاله مهدعلی‌های قجرتند، مهدعلیا لقبی بود که از دوره صفویه برای مادر شاه به کار برده می‌شد و از آن پس نیز کاربرد این لقب برای مادر ولیعهد و شاه بود، گرچه در بسیاری از موارد در منابع دسته اول مادر فتحعلی شاه را ام‌الخاقان نیز می‌نامند، ولی لقب رایج و مصطلح برای مادر شاه همان مهدعلیا بوده است. این لقب تا زمان جهان‌خانم مادر ناصرالدین شاه رایج بود و او آخرین مادری است که به این عنوان خوانده می‌شود. پس از وی شکوه‌السلطنه مادر مظفرالدین شاه را هیچ‌گاه به این نام نخواندند، مگر دختر خود مظفرالدین شاه که نامش مهدعلیا بود و نه لقبش. تاج‌الملوک همسر مظفرالدین شاه و مادر محمدعلی شاه نیز ام‌خاقان لقب گرفت، اما سرورالسلطنه همسر محبوب مظفرالدین شاه که فرزندش ناصرالدین میرزا بود و نه ولیعهد، از سوی شاه به حضرت علیا ملقب شد. مادر احمدشاه قاجار، ملکه جهان‌خانم نیز فرصتی نیافت تا او را به لقبی بخوانند. در این مقاله شرح حال مهدعلی‌های دوره قاجار را به ترتیب دوره زمانی بررسی

۱. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه. خیرات حسان. چاپ سنگی، ۱۳۰۴ق. ص ۵۰.



خواهیم کرد و به نقش نادیده آنان می‌پردازیم. گرچه مورخان قاجاریه نخستین مهدعلیا را مادر آقامحمدخان قاجار می‌خوانند، اما از آنجا که وفات وی در ۱۱۹۸ ق روی داد و این در زمانی بود که هنوز فرزندش بر تخت سلطنت تکیه نزده بود، بنا را بر این گذاشتیم او را در زمره مهدعلیها نیاوریم.

آسیه خانم عزالدین لوی قاجار مهدعلیای اول

نخستین مهدعلیای قاجاری آسیه خانم دختر محمدخان عزالدین لوی قاجار از طایفه یوخاری باش بود که در ۱۱۸۲ به عقد حسینقلی خان، برادر تنی آقامحمدخان، که به تازگی از سوی کریم خان زند به حکومت دامغان منصوب شده بود درآمد.^۱ یک سال بعد نخستین فرزند وی فتحعلی خان در دامغان متولد شد. حسینقلی خان جهانسوز در ۱۲ صفر ۱۱۸۹ در سرخه دشت از توابع فندرسک شبانه به دست آرتق که از تراکمه کولکلان بود به قتل رسید. آسیه خانم فرزند دوم خود را در همین زمان به دنیا آورد که به یاد پدر کشته حسینقلی نامگذاری شد. کریم خان زند مرتضی قلی خان قاجار برادر بزرگ حسینقلی خان را مأمور کرد همسر و فرزندان برادر کشته شده خود را از میان ترکمانان به میان ایل خود بازگرداند و این امر انجام شد. آسیه خانم و دو فرزند وی نزد مرتضی قلی خان بودند تا با مرگ کریم خان زند در ۱۹۳ ق آقامحمدخان موفق به گریز از شیراز شد و به مازندران آمد. بین دو برادر درگیری پیش آمد و در این میان فتحعلی خان و حسینقلی خان به همراه مادر خود از نزد مرتضی قلی خان گریخته در ساری به آقامحمدخان پیوستند.^۲ آسیه خانم به عقد آقامحمدخان درآمد و همسر وی خواننده شد،^۳ این اقدام از آن روی صورت می‌گرفت که فرزندان حسینقلی خان رسماً تحت نظر و تربیت آقامحمدخان بدون فرزند قرار گیرند. آسیه خانم در تمام دوران نبردها و دوران اسارت همسرش در کنار وی بود.

در محرم ۱۱۹۵ در بارفروش آقامحمدخان به اسارت لاریجانی‌ها درآمد و با وساطت سران حلال خوریه به همراه همسر و فرزندان برادر در بندپی تحت‌الحفظ نگهداری می‌شد.^۴ مدتی نگذشته بود جماعت حلال خوریه با نیروی نظامی، او و



۲. رضاقلی خان هدایت. روضة الصفای ناصری. قم، خیام و مرکزی و پیروز، ۱۳۳۹. ج ۹، ص ۸۶.

۳. غلامحسین زرگری نژاد. روز شمار تحولات ایران در عصر قاجاریه. تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۶. ص ۵۶۵.

۴. میرزا محمدتقی لسان‌الملک سپهر. نسخ التواریخ (سلاطین قاجاریه). تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۳. ج ۱، ص ۴۳.

۵. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه. تاریخ منتظم ناصری. به کوشش محمداسماعیل رضوانی. تهران، دنیای کتاب،



پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
آقامحمدخان [۴۵۶-۴۴]
رسال جامع علوم انسانی

حرمش را در بازگشت به بارفروش کمک کردند. پس از فتح تهران در ۱۱۹۸، آقامحمدخان دستور داد آسیه خانم و دو فرزندش از مازندران به تهران بیایند و از آن پس محل استقرار آنان تهران بود.^۶ آقامحمدخان در ۱۲۰۰ رسماً بر تخت سلطنت تکیه زد و سلسله قاجار، حکومت بر ایران را آغاز کرد. یک سال بعد از بر تخت نشستن، آقامحمدخان آسیه خانم را به همراه میرزا محمدزکی مستوفی الممالک علی آبادی با تحف و هدایا به استرآباد مأمور کرد، او در این سفر هفتاد و پنج روزه خود احتمالاً مأمور بود که با دادن تحف و هدایای شاه بر تعداد متحدان شاه در ایل چند شاخه قاجار



ببفزاید.^۷ در ۱۲۰۴ آقامحمدخان قاجار فتحعلی خان برادرزاده خود و فرزند ارشد آسیه خانم را به ولایتعهدی انتخاب کرد و این بر اعتبار آسیه خانم افزود.

آسیه خانم طبق قانون ایلپاتی نه تنها نزد آقامحمدخان بلکه در بین پسران دیگر محمدحسن خان قاجار نیز اعتبار و احترام داشت و به سبب همین اعتبار بود که در ۱۲۰۵ از سوی آقامحمدخان مأمور شد به مازندران برود و برادر شوهر خود جعفرقلی خان را که از برادر تاجدار خود به علت ندادن حکومت اصفهان رنجیده بود به تهران دعوت کند. آقامحمدخان توسط آسیه خانم از برادر خود دلجویی کرد و او را به حکومت اصفهان دعوت کرد. این وساطت مؤثر واقع شد، جعفرقلی خان به سمت اصفهان حرکت کرد و در نزدیکی تهران «آقامحمدخان که دائم در تجسس عبور او از آن حدود بود مطلع گردید به قولی اینکه باز همان مهدعلیا را، و به قولی دیگر به دست معتمدی، قرآنی به این مضمون مهر کرده فرستاد که این قرآن حکم است که ما برادر را زیاده از یک شب نزد خود در تهران نگاه نمی داریم...»^۸ جعفرقلی خان به اعتبار واسطه برادر و قرآن مهر شده به نزد آقامحمدخان آمد، ولی او را بازگشتی از این سفر نبود. برادرش به وعده خود وفا کرد و پس از یک شب پذیرایی در صبحگاه جعفرقلی خان را به قتل رسانید.^۹ این اقدام برای از بین بردن مدعیان قدرتمند سلطنت صورت گرفت و راه را برای سلطنت فرزند آسیه خانم، فتحعلی خان هموارتر می کرد.

آسیه خانم در ۲۷ صفر ۱۲۰۷ به همراه «جمعی از امنای دولت و مقربان حضرت و غلامان خاص و پسندیده خادمان عبودیت اختصاص»^{۱۰} به زیارت عتبات عالیات رفت و در این سفر استخوانهای محمدحسن خان قاجار و حسینقلی خان را از «قدمگاه خضر که در جوار استرآباد است جدا جدا در صندوقها گذاشته به نجف اشرف بردند و در جوار حضرت امام همام امیرالمؤمنین علی علیه السلام مدفون نمودند»^{۱۱} این سفر خود نشان می داد حکومتگران قاجاری در مرحله استقرار خود دلنگرانیهای اولیه را ندارند.

در ۱۲۱۱ آقامحمدخان قاجار برای مقابله با روسها به قفقاز لشکرکشی کرد و به دست سه تن از همراهان خود کشته شد. فتحعلی خان در زمان کشته شدن شاه در تهران



۷. محمدتقی ساروی. تاریخ محمدی «احسن التواریخ». به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد. تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱. ص ۱۶۶.
 ۸. زین العابدین کوهمره (امیر). رساله تدابیر شاه و وزیر. تصحیح مهین دخت حاجیان پور. تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۴. ص ۲۷.
 ۹. همان، ص ۲۷.
 ۱۰. محمدتقی ساروی، همان، ص ۲۲۹.
 ۱۱. محمدحسن خان اعتماد السلطنه، تاریخ منظم ناصری... همان، ص ۱۴۲۱.

نبرد، ولی مادر وی که حال دیگر رسماً مهدعلیا خوانده می شد با قدرت در تهران حافظ تاج و تخت فرزند خود بود، خزاین حکومت به دست وی سپرده شده بود و برداشت از خزاین با اجازه و امضای وی صورت می گرفت. او تنها اجازه دست زدن به یکی از خزانه‌ها را به بیگلربیگی میرزا محمدخان دولو نداده بود و آن را نذر بر تخت نشستن فرزند خود فتحعلی خان کرده بود.^{۱۲} یکی از مدعیان قدرتمند سلطنت در این میان علیقلی خان قاجار برادر آقامحمدخان بود که در زمان حیات برادر نیز بر سر تخت سلطنت با وی درگیری داشت و حال بهترین زمان برای وی بود. او به سوی تهران لشکر کشید و از سوی برادرزاده خود دعوت شد تا به شهر بیاید. پس از ورود «زنان قاجار که روزگار فراوان دیده بودند روزی در یک جا انجمن شده او را دعوت نمودند و گفتند اینگونه پندارها که در دماغ جای داده جز وبال و نکال ثمری نخواهد داشت. صواب آن است که وصیت برادر را پذیرفتار باشی، هم سربرتافت و سخن ایشان را پذیرفتار نگشت زنان قبیله همدست شده او را بد گفتند و لطمه زدند».^{۱۳} بدون شک یکی از این زنان قاجاری آسیه خانم بوده است که رهبری این انجمن را برعهده داشته است و قصد داشته با استفاده از اعتبارش مانع اقدامات علیقلی خان علیه فرزندش شود، اما این اقدام بی فایده بود. شاه جوان ناچار به استفاده از شیوه‌های کهن شد و قصد کشتن عمومی خود را داشت که «به حکم وصیت خاقان شهید نواب مهدعلیا از او توسطی کرد».^{۱۴} فتحعلی شاه پس از دعوت علیقلی خان به دربار خود به بهانه مشورت در امور کشورداری، او را نایبنا ساخت و به بازرش تبعید کرد.^{۱۵}

مهدعلیا از این پس مدبری بود^{۱۶} که سعی می کرد میانه دو فرزند خود را که یکی تاج شاهی بر سر داشت و دیگری سرداری سپاه را، حفظ کند، چرا که حسینقلی خان چندان سر به طاعت برادر نداشت و میلش به سلطنت بود. در نخستین سال سلطنت فتحعلی شاه سرگرم سرکوب شورشهای مخالفان خود در مناطق مختلف ایران بود که از شورش برادر خود حسینقلی خان در فارس مطلع شد. حسینقلی خان که حکومت فارس را در

۱۲. سلطان احمد میرزا عضدالدوله. تاریخ عضدی. تهران، نشر علم، ۱۳۷۶. ص ۸۷

۱۳. میرزا محمدتقی خان سپهر، نسیخ التواریخ، همان، ج ۱، ص ۸۸

۱۴. رضاقلی خان هدایت، همان، ج ۹، ص ۳۰۷. همان، ۱۵.

۱۶. احمد میرزا عضدالدوله در تاریخ عضدی می نویسد که پس از دستگیری سه قاتل آقامحمدخان آنها را به تهران آوردند و مهدعلیا به همراه دو زن قاجاری دیگر آنها را قطعه قطعه کردند «در حین مجازات و قتل آنها باگریه و زاری می فرمودند خون شاه شهید به ماها می رسید تا با دست خود از قاتل او انتقام نکشیم دلهای ما آرام نخواهد یافت». اما دیگر منابع دست اول دوره قاجار به این موضوع اشاره‌ای نکرده‌اند. رکن: تاریخ عضدی، ص ۱۹۴.



اختیار داشت پس از قلع و قمع مخالفان از شیراز راهی اصفهان شد. فتحعلی شاه به منظور مقابله با او برآمد و مهدعلیا که از این وقایع آگاه شد تصمیم به دخالت گرفت. او ابتدا با حسینقلی خان وارد مذاکره شد و چون این مذاکرات بی فایده بود به سراغ فرزند دیگر رفت و «کلمات حکمت آمیز انشاد کرد و آتش خشم شهریار را بنشانده».^{۱۷} سپس برای بار دوم به نزد حسینقلی خان رفته او را دعوت به آشتی با برادر کرد، اما حسینقلی خان هیچ قصد صلح نداشت بنابراین در کمره این دو با سپاهیان خود به مقابله با یکدیگر شتافتند. فتحعلی شاه پیش از آغاز جنگ، میرزا موسی، منجم‌باشی خود را به نزد حسینقلی خان فرستاد و پیام داد «گرچه در دامان مخالفت آویختی و رشته اخوت گسیختی و نیک می دانی که در این میدان جنگ مردان تو را با لشکر ما نیروی درنگ نیست، با این همه خاطر ما هنوز مایل ایتلاف است اگر خوف و خلاف از دل به یک سوی نهی و از در معذرت به جانب ما کوچ دهی گناهت معفو دارم و دل آزوده ات نگذارم».^{۱۸} این پیام باعث نرمش حسینقلی خان شد و صلح میان دو برادر در گرفت، اما حسینقلی خان را این پایان نبود سودای شاهی در سر داشت.

در ۱۲۱۶ مهدعلیا بار دیگر برای زیارت عتبات عالیات راهی شد و این بار نیز سنگ قبر مرمر آقا محمدخان را به همراه داشت که در نجف بر سر مزار وی نصب شد.^{۱۹} او در این سفر در نجف به ملاقات آیت الله شیخ محمدجعفر کاشف الغطا نایل آمد و عرض کرد: «چون پسرم پادشاه است لهذا ظلم و ستم از او و از بستگان ما به رعایا و برابا واقع می شود از شما مستدعی ام که قسمی فرموده باشید که خدای تعالی از گناهان ما در گذشته و ما را با حضرت صدیقه کبری محشور نمایند...».^{۲۰}

مهدعلیا از سفر بازگشت و بار دیگر مجبور به وساطت بین دو فرزند خود شد. حسینقلی خان که حال حکومت کاشان را داشت به مقابله با برادر خود برخاست و پس از شکست از برادر به قم گریخت و در حضرت معصومه (س) پناه گرفت. حال نوبت آسیه خانم بود که وساطت کند و از آیت الله میرزا ابوالقاسم قمی نیز کمک گرفت. به خواسته او دو فرزندش شبی در بقعه حضرت معصومه به حضور میرزای قمی رسیدند. مهدعلیا از میرزای قمی خواست: «در این روضه مقدسه دعایی می کنم و توقع دارم شما آمین بگویید. خدا رحمی به اهل ایران بفرماید و یکی از ما سه نفر زودتر از این نشست برویم تا مردم آسوده شوند و این لشکر کشیها متوقف شود. تا من زنده ام فتحعلی شاه نمی تواند

۱۷. همان.

۱۸. میرزا محمدتقی خان سپهر، همان، ج ۱، ص ۹۸.

۱۹. همان، ص ۱۱۰.

۲۰. سعید نفیسی. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر. تهران، بنیاد، ۱۳۶۶. ج ۲، ص ۶۴.





برادرش را مجازات دهد برادرش هم دست از هنگامه و سودای سلطنت برنمی دارد. بیچاره مردم گرفتار کار این دو فرزند من مانده‌اند.»^{۲۱}

در جریان همین واقعه حسینقلی خان مکتوباتی را از سرانی که به وی وعده همراهی داده بودند به مادر داد تا شاه را از خیانت سران آگاه سازد، اما تدبیر وی فراتر از این بود: «مهدعلیا خاقان مرحوم را خواستند و منقلی پر از آتش گذارده به پسر تاجدار خود فرمودند برادرت چندان مقصر نبود. این راهنمایی از امرا و اعظام ایران شد، اما نخواهم گذاشت این نوازشجات را بخوانی که جمعی از تو و تو از جمعی بدگمان شوید»، تمام مکاتبات را در منقل آتش افکند و سوزاند.^{۲۲} فتحعلی شاه برادر را امان داد و در دزاشیب تهران او را تحت‌الحفظ منزل داد.^{۲۳}

آسیه خانم مهدعلیا در ۱۲۱۷ درگذشت و جنازه وی را بر طبق وصیت خودش به نجف اشرف منتقل کردند. فتحعلی شاه پس از درگذشت مادر بلافاصله دستور کور کردن برادرش را داد. از اقدامات دیگر آسیه خانم تعمیر مدرسه حکیم هاشم مربوط به دوره صفویه و تعیین موقوفاتی برای پرداخت شهریه مرتب طلاب و مدرسان این مدرسه بود که پس از تعمیر به مدرسه مادر شاه شهرت یافت.^{۲۴} احمد میرزا عضدالدوله در تاریخ عضدی از احترام شاه به مادرش می‌نویسد: «خاقان مغفور هر وقت خدمت مهدعلیا طاب ثراها والده ماجده خودشان می‌رسیدند منتهای تعظیم و تکریم را می‌نمودند و بدون اجازه نمی‌نشستند».^{۲۵} و در جایی دیگر می‌نویسد: «از انائیه اشخاصی که خدمت شاه شهید می‌نشستند اول مهدعلیای نخستین بود...».^{۲۶} محمدحسن خان اعتمادالسلطنه نیز در خیرات حسان در مورد وی می‌نویسد: «به بزرگی و پیشه خیرات معروف و مشهور است و در تمام عمر به اعمال حسنه و عبادت و عطیات مشغول بود...».^{۲۷}

ننه خانم بارفروشی مهدعلیا

ننه خانم فرزند محمدخان مازندرانی پازواری و خواهر ملا عبدالله از اهالی ساری

۲۱. همان، ص ۲۲.

۲۲. عضدالدوله، همان، ص ۱۴۸.

۲۳. میرزا محمدتقی خان سپهر، همان، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲۴. محمدحسن رجیبی. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی. تهران، سروش، ۱۳۷۴. ص ۴.

۲۵. عضدالدوله، همان، ص ۱۹۳.

۲۶. همان، ص ۱۹۴.

۲۷. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، خیرات... همان، ص ۱۰.



بود که همسر شصتم فتحعلی شاه بود که در نزد وی ارج و قرب بسیار داشت.^{۲۸} خاوری در مورد او می‌نویسد: «دخلی به نسوان دیگر نداشت و اوقات شبان و روزان خود را پیوسته به انجام خدمات اختصاصی حضرت‌اعلی می‌گماشت... رفیق راحت بود و شفیق بی‌قراری...».^{۲۹} او دارای چهار فرزند از شاه به نامهای کامران میرزا، اورنگ میرزا، بزم‌آرا خانم و خرم‌بهار خانم بود.^{۳۰} گرچه فرزندان ذکور وی به ولایتعهدی منصوب نمی‌شدند اما مقام وی در نزد فتحعلی شاه به اندازه‌ای بود که در بین زنان متعدد خود، او را ملقب به مهدعلیا ساخت. این اتفاق از آن روی بود که آسیه خانم دولوی قاجار مادر عباس میرزا نایب‌السلطنه خیلی زود فوت کرد و فرصتی برای دستیابی به این لقب نیافت.

مهدعلیای دوم

برخلاف مهدعلیای اول آسیه خانم، نام کوچک مهدعلیای دوم در هیچ یک از منابع تاریخی نیامده است و یا او را «والده شاه مرحوم» خوانده‌اند یا «دختر محمدخان دولو» و یا «خواهر اللهیارخان آصف‌الدوله». احمد میرزا عضدالدوله در معرفی وی می‌نویسد: «گلین خانم مرحوم ولیعهد دختر میرزا محمدخان بیگلربیگی قاجار دولو است که در عصمت و بزرگ منشی رابعه و بلقیس محسوب می‌شد، والده شاه مرحوم است»^{۳۱} که این گلین خانم نیز نام کوچک وی نمی‌باشد بلکه لقبی است برای همسر عقدی و «متشخصه» شاهزادگان. تنها می‌دانیم که مهدعلیای دوم دختر محمدخان دولو قاجار بیگلربیگی بود و خواهر وی به نام گوهر خانم از همسران فتحعلی شاه و برادرش اللهیارخان آصف‌الدوله از رجال مهم این دوره بوده‌اند.

مهدعلیای دوم، با عباس میرزانایب‌السلطنه فتحعلی شاه در سال ۱۲۱۷ق ازدواج کرد.^{۳۲} این ازدواج از توصیه‌های آقا محمدخان برای حل اختلافات دیرینه بین دو شاخه دولو و قوانلو بود تا از طریق پیوند خونی با دولوهای قدرتمند و وارد کردن آنها به دایره سلطنت، مخالفتشان را به حمایت تبدیل کند:

همانا روزی شاه شهید آقا محمدشاه با فتحعلی شاه فرمود که سالها در میان قبایل قاجار قوانلو و دولوکار به معادات و مخاصمت می‌رفت، من بنیان این خصومت را از میانه برانداختم و جماعت دولورا با دولت خود شریک و سهم ساختم و از بهر



۲۸. میرزا محمدتقی‌خان سپهر، همان، ج ۲، ص ۱۶۸.

۲۹. میرزا فضل‌الله شیرازی خاوری. تاریخ ذوالقرنین. تصحیح و تحقیق ناصر افشارفر. تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰. ج ۲، ص ۱۰۴۸.

۳۰. عضدالدوله، همان، ص ۳۵۰.

۳۱. همان، ص ۶۱.

۳۲. میرزا محمدتقی‌خان سپهر، همان، ج ۱، ص ۱۲۲.



عباس میرزا نایب السلطنه [۸۹-۱۲۲ ط]

آن که این مخالفت و پیوستگی را محکم کنم دختر فتحعلی خان دولورا با تو نکاح بستم. هم اکنون عباس میرزا را که از دختر وی داری به ولایتعهد [ی] خویش اختیار کن و دل بستگی دولورا با خود استوار فرمای و چون بعد از من تاج و تخت، خاص تو گردد و عباس میرزا به حد رشد و بلوغ رسد دختر میرزا محمدخان دولورا که اینک بیگلربیگی دارالملک طهران و گیرنده خراج ایران است از بهر او نکاح کن و پسری که ازین هر دو بادید آید محمدشاه بنخوان تا به نام من باشد....^{۳۳}

مراسم ازدواج عباس میرزا نایب السلطنه با گلین خانم با شکوه بسیار برگزار شد «از

عیشهای بسیار بزرگ بوده مردم ایران را آزادی هفت شبانه روز گوشزد شد و معنی حریت را فهمیدند. تمام بزرگان قاجار و رجال دولت با اقتدار رخصت یافتند که به هر قسم دلخواهشان باشد مشغول شادی شوند»^{۳۴} و رضاقلی خان هدایت مخارج این جشن را «زیاده از صد هزار تومان» برآورد کرده است.^{۳۵} یک سال بعد از ازدواج به همراه عباس میرزا به دارالسلطنه تبریز رفته نخستین فرزند خود را در ۱۲۲۲ در تبریز به دنیا آورد، این فرزند بنا به وصیت آقا محمدخان، محمد خوانده شد. بهمن میرزا، قهرمان میرزا و بیگم خانم نیز از دیگر فرزندان مهدعلیای دوم بودند.

برخلاف آسیه خانم مهدعلیای اول که خود با لذات مقتدر بود، آنچه به گلین خانم اقتدار می بخشید نسب وی بود. اللهیارخان آصف الدوله برادر او از مردان مقتدر در صحنه سیاست بود که در جایی که لازم می دید خواهر خود را نیز به صحنه می آورد.

در سال ۱۲۴۳ در جریان جنگهای ایران و روس، عباس میرزا نایب السلطنه با نیروهای خود در ایروان مشغول نبرد بود و فتحعلی شاه تبریز را به اللهیارخان آصف الدوله سپرده بود. لشکر روسها از جانب مرند روانه تسخیر تبریز شد و در بین سران ایرانی برای مقاومت یا گریز از مقابل نیروی روس اختلاف نظر بود. در این میان میرزا محمدخان لاریجانی با تفنگچیان خود به دربار ولیعهد رفت و اعلام کرد که با توجه به نزدیکی قوای روس از سوی فتحعلی شاه مأمور است: «حکماً عیال نایب السلطنه را برداشته از تبریز بیرون آورده به مملکت زنجان و خمسه رسانیده به من معلوم نمایی»^{۳۶} و خود در ملاقات با مهد علیا این پیام شاه را به او رساند. با خروج مهدعلیا و فرزندان عباس میرزا از تبریز و نزدیک شدن قوای روس به دروازه های تبریز آصف الدوله نیز تبریز را رها کرد و گریخت.^{۳۷} قوای روس وارد تبریز شد و فرمانده روسی قوایی را به تعقیب میرزا محمدخان لاریجانی و همسر و اولاد نایب السلطنه اعزام کرد، اما میرزا محمدخان لاریجانی موفق شد تا اهل بیت نایب السلطنه را به سلامت به خمسه برساند و از آنجا نیز آنها به حکم فتحعلی شاه به همدان منتقل شدند.^{۳۸}

پس از فوت عباس میرزا در ۱۲۴۹ق فتحعلی شاه دختر خود مریم خانم را که همسر اللهیارخان آصف الدوله بود برای تسلی همسر عباس میرزا به تبریز فرستاد.^{۳۹} همسر عباس میرزا پس از فوت وی همچنان در تبریز بود تا با فوت فتحعلی شاه تخت و تاج به



۳۴. عضدالدوله، همان، ص ۱۰۹.

۳۵. رضاقلی خان هدایت، همان، ج ۹، ص ۳۷۳.

۳۶. جهانگیر میرزا. تاریخ نو (شامل حوادث دوره قاجار). تهران، کتابخانه علی اکبر علمی و شرکاء، ۱۳۲۷. ص ۸۹

۳۷. همان، ص ۲۰۱.

۳۸. همان، ۹۵.

۳۹. همان، ص ۹۰.

محمدشاه رسید. محمدشاه که در تبریز بود با میرزا ابوالقاسم فراهانی به مشورت نشست و از وی راهنمایی خواست. میرزا ابوالقاسم فراهانی مادر شاه را نیز با خود همراه کرد و از وی خواست تا برخی از برادران خود مانند جهانگیر میرزا و خسرو میرزا را که در قلعه اردبیل محبوس بودند از میان بردارد تا مشکلی در امر سلطنت برای وی پیش نیاید.^{۴۰}

با برتخت نشستن محمدشاه فرزند سه ساله او ناصرالدین میرزا بنابه وصیت آقا محمدخان جانشین پدر می‌شد، اما برادران محمدشاه از این جریان رضایت نداشتند و در این میان مهدعلیای ثانی با حمایت برادران خود «فرزندان خود را از نبیره‌ای که هنوز کودکی بود دوست‌تر می‌داشت و این مقام را از بهر قهرمان میرزا و بهمن میرزا خواستار بود».^{۴۱} اما درایت محمدشاه فراتر از این بود و برای جلوگیری از نزاعهای داخلی منشور ولایتعهدی را به نام ناصرالدین میرزا فرزند خود صادر کرد. مهدعلیا پس از جلوس محمدشاه بر تخت به همراه او به تهران آمد و در ۱۲۶۳ به همراه آصف‌الدوله که بی‌اذن شاه از خراسان به تهران آمده بود به زیارت بیت‌الله‌الحرام عازم شد.^{۴۲} «... (آصف‌الدوله) در دارالخلافه مدتی مانده احترامی را که متوقع بود معمول ندیده عزم زیارت بیت‌الله‌الحرام را نمود و همشیره خود را که والده پادشاه مرحوم بود با خود در این عزم متفق ساخت اجازت زیارت بیت‌الله‌الحرام را خواستند و پادشاه مرحوم رخصت و اجازه مرحمت و حکم به انجام تدارک آن سفر فرمودند...».^{۴۳}

مهدعلیا از این سفر بازگشت، ولی آصف‌الدوله با توجه به قیام فرزندش حسن‌خان سالار در خراسان به عتبات پناه برد و محمدقلی‌خان فرزند دیگر آصف‌الدوله به بهانه استقبال از مهدعلیا، عمه خود به تبریز رفت و پس از ملاقات با وی به نزد پدر خود در عتبات گریخت.^{۴۴} در بازگشت از این سفر، ولیعهد جوان ناصرالدین میرزا، در دو منزلی تبریز به استقبال مادر بزرگ خود شتافت، ولی مهدعلیا همچنان فرزندانش را به نبیره‌اش ترجیح می‌داد و با بی‌اعتنایی او را پذیرفت.^{۴۵} با فوت محمدشاه در ۱۲۶۴ ناصرالدین شاه بر تخت نشست و لقب مهدعلیا به مادر وی ملک جهان خانم تعلق گرفت. مهدعلیای پیشین به نظر نمی‌آید که از این پس روی خوش به شاه جوان نشان داده

۴۰. همان، ص ۲۲۵. ۴۱. میرزا محمدتقی‌خان سپهر، همان، ج ۳، ص ۱۴۶.

۴۲. جهانگیرمیرزا، همان، ص ۲۹۶. ۴۳. همان.

۴۴. مهدی بامداد. شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳ و ۱۴. تهران، زوار، ۱۳۷۱. ج ۳، ص ۴۶۷.

۴۵. عباس امانت. قبله عالم (ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران). ترجمه: حسن کامشاد. تهران، کارنامه، ۱۳۸۳.



باشد، خصوصاً که ناصرالدین شاه با تقاضای پایان بخشیدن به تبعید و بازگشت فرزند وی، بهمن میرزا، مخالفت کرد و این مخالفت منجر به شورش افواج آذربایجانی در تهران در حمایت از بهمن میرزا شد. شورش پس از سه روز سرکوب شد و امیرکبیر در ملاقات با سفرای انگلیس و روسیه اظهار داشت: «روز هجده ربیع‌الثانی (۱۲۶۵) ده هزار نفر به بهمن میرزا و مادرش لعنت فرستادند».^{۴۶}

هنری ویلاک کاردار سفارت انگلیس در گزارش خود مهدعلیا را «زن محبوب»^{۴۷} عباس میرزا معرفی می‌کند، اما گاسپار دروویل تنها زن محبوب ولیعهد را «دختر یک تاجر حومه تبریز» معرفی کرده است.^{۴۸} مهدعلیای ثانی در ۲۵ شوال ۱۲۷۳ درگذشت و در قم در صحن حضرت معصومه (ع) دفن شد.^{۴۹}

ملک جهان خانم مهدعلیای سوم

ملک جهان خانم قوانلوی قاجار فرزند محمدقاسم خان قوانلو، امیرکبیر و سردار کل لشکر، و بیگم جان فرزند فتحعلی شاه در ۱۲۲۰ اق متولد شد. تبار او از دیگر مهدعلیاهای دوره قاجاریه «انجب»^{۵۰} بود، چه از جانب پدر و چه از جانب مادر و این خود پستی محکم برایش محسوب می‌شد.^{۵۱} در ۱۲۳۴ به دستور فتحعلی شاه محمدمیرزا فرزند عباس میرزا از آذربایجان به تهران آمد تا با ملک جهان خانم نوه دیگر شاه ازدواج کند. ملک جهان خانم در زمان ازدواج چهارده سال داشت. این ازدواج نیز بنا بر وصیت آقامحمدخان به فتحعلی شاه صورت گرفت تا بار دیگر قوانلوها با برخورداری از حمایت دولتها سلطنت را احاطه کنند: «خالوی من سلیمان خان در راه دولت زحمات عمده کشیده است. دختری از خودت به پسر او بده و دختری که از پسر او خواهد شد، اکنون نامزد محمدمیرزا کردم و پسری که از محمدمیرزا خداوند خواهد داد از هر دو طرف نبیره تو خواهد بود آن وقت همه قوانلو همه قوانلو».^{۵۲}



۴۶. همان، ص ۱۷۶.

۴۷. دو سال آخر (یادداشت‌های روزانه سرجان کمبل نماینده انگلیس در دربار ایران). تحقیق، تعلیق و توضیحات: ابراهیم تیموری. تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۴. ج ۱، ص ۳۷۸.

۴۸. گاسپار دروویل. سفر در ایران. ترجمه: منوچهر اعتمادمقدم. تهران، شبانیز، ۱۳۶۷. ص ۱۷۶.

۴۹. محمدجعفر خورموجی. تاریخ قاجار، حقایق الاخبار ناصری. تهران، زوار، ۱۳۴۴. ص ۲۳۲.

۵۰. عضدالدوله، همان، ص ۱۱۰.

۵۱. دو دایی قدرتمند ملک جهان خانم عبارتند از حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و حسینعلی میرزا فرمان‌فرما.

۵۲. عضدالدوله، همان، ص ۱۱۰.



محمدشاه فاجار [۴۶۰۷-۶۱]

فتحعلی شاه از این وصلت و توفیق قوانلها چنان خرسند بود که اظهار داشت «امروز روح شاه شهید را حاضر می‌بینم».^{۵۳} به مناسبت این ازدواج به دستور شاه «در میادین دیوانخانه و بساتین عمارات پادشاهانه، اساسی عجیب و اسبابی غریب بنیاد نهادند و تمامت شهر را به آیین آذین بستند».^{۵۴}

نخستین فرزند حاصل از این ازدواج در دوره ولایتعهدی پدر، در ششم صفر سال ۱۲۴۷ در ده کهن میر در نزدیکی تبریز^{۵۵} متولد شد و ناصرالدین نام گرفت که باز هم بنا به وصیت شاه شهید ولیعهد خوانده شد. یک سال بعد ملک‌زاده خانم دومین فرزند

۵۳. رضاعلی خان هدایت، همان، ج ۹، ص ۵۷۸.

۵۴. همان، ص ۱۱۱.

۵۵. عباس امانت، همان، ص ۶۶.



ملک جهان خانم و محمد میرزا متولد شد. ملک جهان خانم با عباس میرزا نایب السلطنه مناسبات خوبی داشت و مورد توجه ولیعهد بود. عباس میرزا در مکتوبی خطاب به وی او را «نور چشم عزیز»^{۵۶} خواند و وصایای خود را در مورد امور سلطنت برای ناصرالدین میرزا خطاب به وی نوشت، در پایان نامه از ملک جهان خانم خواست که «این نوشته من نزد شما باشد به موقع به محمد میرزا بده بخواند...»^{۵۷} و در جایی دیگر از این نامه می نویسد: «گلین به تو می نویسم بگو اللهیارخان آصف الدوله هرچه تصور از آن بالاتر به لاجین عداوت دارد نخواهد گذاشت ولیکن به حق خدا خیر نخواهد دید...»^{۵۸} مطالب این نامه دقیقاً شامل مطالب مهمی می شود که عباس میرزا در مکتوبات خود به محمد میرزا به آنها می پرداخته و نشان می دهد که ملک جهان خانم جوان از نظر نایب السلطنه متفاوت است.

با فوت عباس میرزا نایب السلطنه و یک سال بعد از آن فوت فتحعلی شاه، محمد میرزا در ۱۴ شعبان ۱۲۵۰ بر تخت سلطنت نشست. موقعیت ملک جهان خانم کاملاً متفاوت با مادر شوهر دولوی خود بود چرا که در این زمان مادر تنها فرزند ذکور محمد شاه بود و با توجه به قوانو بودنش بر دربار تسلطی بیشتر داشت. تنها رقبای جدی فرزند وی برادران محمد شاه بودند که این منصب را حق خود می دانستند. در این اختلاف دست مهدعلیای دوم در دست فرزندان خود بهمن میرزا و قهرمان میرزا و برادرش آصف الدوله بود. برادران محمد شاه اعتقادی نداشتند که با توجه به حضور آنان فرزند سه ساله او به منصب ولایتعهدی منصوب شود، اما محمد شاه بر سر انتخاب خود استوار ایستاد و در سال ۱۲۵۱ ناصرالدین میرزا را به ولایتعهدی منصوب کرد. سجع مهر ملک جهان خانم از این پس چنین بود: «ولیعهد شه را مهین مادرم». ملک جهان خانم نیز که چندان در نزد همسر خود محبوبیت نداشت ترجیح داد فرزند خود را در دار السلطنه تبریز تنها نگذارد و بر تربیت وی نظارت داشته باشد. او برای تعلیم دو فرزند خود از زنی فرانسوی معروف به مادام عبلس گلساز امداد گرفت که از ندیمان و مشاوران او محسوب می شد و پس از برتخت نشستن ناصرالدین شاه به مترجمی خادمان حرم منصوب شد.^{۵۹}

محمد شاه به همسر دیگر خود خدیجه چهریقی علاقه بسیار داشت و در سال ۱۲۵۵ فرزند وی حاصل شد که او را همانم پدر شاه، عباس میرزا نامید. در سندی به جای مانده می توان بی لطفی محمد شاه را نسبت به ملک جهان خانم مشاهده کرد. ناصرالدین



۵۶. سید مصطفی موسوی طبری. عباس میرزا قاجار (شرح حال و سیاست و خدمات او). تهران، ابن سینا، ۱۳۵۳.
ص ۱۹۳. ۵۷. همان.
۵۸. همان، ص ۱۹۴.
۵۹. محمد حسن خان اعتماد السلطنه، تاریخ منتظم...، همان، ص ۱۶۹۵.

میرزا ولیعهد در مکتوبی به حاج میرزا آقاسی از وی خواستار افزایش مقرری دو دایی خود شده در ضمن می‌نویسد: «والده سرکار به جهت نرسیدن، بعد رسیدن مواجب سنوات ماضیه و مخارج ابواب توقع و تکلف که به مردم می‌نمایند قریب ده هزار تومان مقروض شده قراری در قرض ایشان داده شود». و محمدشاه در پاسخ نوشته است: «اگر خرج بیهوده بکنند ما که ضامن نیستیم آنچه مواجب دارند، آن اگر نرسیده واجب است که برسد و برسانیم». ^{۶۰} رقابت برای نیابت سلطنت امری نبود که با انتصاب ناصرالدین میرزا به ولایتعهدی از بین برود و با توجه به بیماری محمدشاه و وخامت حال وی این مبارزه ادامه داشت و بیشترین رقابت با ولیعهد از سوی برادر تنی شاه بهمن میرزا و با حمایت مهدعلیای فعلی صورت می‌گرفت، اما با وخامت بیشتر حال محمدشاه در ۱۲۶۳ و آشفتگی اوضاع ملک جهان خانم، با کلنل جستین شیل سفیر انگلستان در ایران ارتباط گرفت و خواستار حمایت سفارت انگلستان از فرزند خود شد. شیل در پاسخ به این درخواست او را مطمئن به حمایت انگلستان ساخت. ^{۶۱}

در ۱۲۶۴ محمدشاه بیمار در قصر محمدیه آخرین ملاقات را با ملک جهان داشت و به نقل از منابع قاجاری او را تا رسیدن ولیعهد از تبریز جانشین خود کرد. ^{۶۲} دشمنان مهدعلیا و ناصرالدین شاه جوان درصدد بودند در فرصتی مناسب از حضور عباس میرزا، فرزند دیگر شاه استفاده کنند. حضور وی خطری جدی از سوی مخالفان سلطنت ناصرالدین شاه محسوب می‌شد. مهدعلیا به خوبی از این جریان آگاه بود. اولین اقدام در مورد عباس میرزا از سوی صدراعظم محمدشاه، حاج میرزا آقاسی پیش از مرگ محمدشاه صورت گرفت. لاله عباس میرزا، رضاقلی خان هدایت در این مورد شاهدهی معتبر است:

در پنجم شوال که آفتاب عمر آن پادشاه کریم بذال طوال غریب به غروب فنا گردیده بود دو سه رقعہ مضطربانه به خط جناب حاجی میرزا آقاسی به بنده مصنف مؤلف رسید و حاصل جمله آن که حکم صریح کرده بود که نواب عباس میرزا را به عباس آباد آورده به من برسان. اگرچه منظور او علم‌الله به سبب غیبت وجود مبارک حضرت ولیعهد از طلب حضور شاهزاده انتظام امور شهر و لشکر بود بی‌شائبه ریت ولی بنده مؤلف توهم کرد که امتثال این مثال یحتمل بالمال مصلحت حال نباشد دفع دادم... به معاذیر چند مستمسک شدم... ^{۶۳}

۶۰. مهدعلیا به روایت اسناد. به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی. تهران، اساطیر، ۱۳۸۲. ص ۸۹

۶۱. عباس امانت، همان، ص ۹۷.

۶۲. میرزا محمدتقی خان سپهر، همان، ج ۳، صص ۱۳۵-۱۳۷.

۶۳. رضاقلی خان هدایت، همان، ص ۳۵۱.



با فوت محمدشاه ملک جهان خانم در قصر نیاوران به عزاداری پرداخت و مهدعلیای دوم در قصر خود که در امامزاده قاسم بود «موی بکند».^{۶۴} مهدعلیای جدید در حین عزای همسر نگران تاج و تخت به جای مانده و فرزند خود در تبریز نیز بود، به همین جهت عزارا کنار گذاشت و حکومت را در دست گرفت. از اولین اقدامات وی قلع و قمع جایگزین خطرناکی چون عباس میرزا بود. عباس میرزا در خاطرات خود ادعا می‌کند مهدعلیا برادران خود را مأمور کرده بود که به محض خروج وی از اندرون او را گرفته کور کنند.^{۶۵} اما سفارت انگلیس بنا به تقاضای فرهاد میرزا معتمدالدوله، برادر محمدشاه عباس میرزای نه ساله را تحت‌الحمايه خود قرار داد و حال خطر کمتری وی را تهدید می‌کرد. فرهاد میرزا خود از کسانی بود که به خشم مهدعلیا دچار و تبعید شد. اقدام بعدی وی عزل حاجی میرزا آقاسی و راندن وی از تهران و انتصاب میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی به صدارت بود. سپس برای آن که رابطی بین خود و دیگر سران داشته باشد به جای استفاده از برادران خود علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه را به وزارت برگزید. قدرت واقعی در دست ملک جهان خانم بود. شورایی از بزرگان حکومت تشکیل که به مشکلات رسیدگی و برای امور کشوری تصمیم می‌گرفتند، اما تصمیمات از طریق علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر مهدعلیا به استحضار وی می‌رسید و اگر مورد تأیید وی بود به مهرش مهور می‌شد تا قابلیت اجرا پیدا می‌کرد.^{۶۶} مهر او خود نشان از اقتدار وی دارد: «شه جم نگین را مهین مادرم» و یا: «مهین مادر ناصرالدین شهم». مشکل دیگری در این دوره شورش سیف‌الملوک میرزا مدعی تاج و تخت در قزوین بود. برای حل این مشکل شورای بزرگان از مهدعلیا خواستار حل این مشکل شد. به «حکم مهدعلیا سلیمان‌خان افشار به اخذ و قید او مأمور شد»^{۶۷} و این شورش با موفقیت سرکوب شد.

اقدامات دیگری انتصاب علی‌خان حاجب‌الدوله به حکومت گیلان، عباسقلی خان جوانشیر به ضبط قرای خالصه، مامور کردن جعفرقلی خان قراچه‌داغی به اصفهان برای حفاظت از خزانه که سالم به تهران برسد و انتصاب عبدالله میرزا به حکومت خمسه، اما او مخالفانی نیز داشت که انجمنی در مقابل شورای ارگ تشکیل دادند. اعضای این شورا را عیسی‌خان دولوی قاجار بیگلربیگی دارالخلافه، میرزا مسعودخان انصاری

۶۴. همان، ص ۱۳۸.

۶۵. شرح حال عباس میرزا ملک‌آردا، با مقدمه‌ای از عباس اقبال آشتیانی. به کوشش عبدالحمین نوایی. تهران،

بابک، ۱۳۵۵. ص ۴۴. ۶۶. رضاقلی‌خان هدایت، همان، ج ۱۰، ص ۳۵۳.

۶۷. همان، ص ۳۵۶.





میرزا آقاخان [۴۴۶۱۵-ع]

وزیر خارجه و میرزا شفیع آشتیانی و غلامحسین خان سپهدار تشکیل می دادند.^{۶۸} اعضای این انجمن بر سر امور با امرای ارگ اختلاف داشتند و نگران آن بودند که مبادا «بنیان دولت را بر جمهور مقرر کنند و خود ارکان مشورتخانه باشند».^{۶۹} دامنهٔ اختلاف این دو گروه بالا گرفت و کار به جایی رسید که نامه‌هایی از سوی آنان به شاه جوان نوشته می شد و هریک سعی در تخریب آن دیگری داشت، ولی تفوق با امرای ارگ به ریاست مهدعلیا بود.

بازگشت میرزا آقاخان نوری از تبعید به تهران از جمله دیگر وقایعی بود که در این

۶۸. همان.

۶۹. میرزا محمدتقی خان سپهر، همان، ج ۳، ص ۱۵۹.

دوره روی داد. این حرکت وی با مخالفت بسیاری از بزرگان مواجه شد، اما برای مهدعلیا توصیه‌کاردار سفارت انگلیس سرهنگ فرانسیس فرانت مهم‌تر از مخالفت‌های سران بود. سرهنگ فرانت در نامه‌ای به ملک‌جهان خانم حضور میرزا آقاخان را در ساختار حکومت «اساسی»^{۷۰} خواند و مهدعلیا نیز با شغف او را به الطاف شاه در مورد میرزا آقاخان مطمئن ساخت.^{۷۱} فرانت در گزارش خود می‌نویسد:

ملکه مادر از من خواهش کرده است که در تمام موارد آزادانه با دربار مکاتبه کنم و هرگونه پیشنهادی را که به حال شاه مفید می‌دانم ارائه دهم، زیرا علیاحضرت به خوبی می‌داند که بریتانیا دوست واقعی و صمیمی ایران است... اخیراً وزیرلشکر که به فرمان حاجی میرزا آقاسی گرفتار، مواخذه و نفی بلد شده بود با حرمت فراوان به حضور علیاحضرت بار یافت. این مرد را که سالهاست با سفارت ما روابط دوستانه داشته است من شخصاً به خوبی می‌شناسم. وزیر لشکر هنگام بازگشتش به تهران چند خطی به من نوشت و رأی مرا جویا شد... من هم نامه‌ای به ملکه نوشتم و توسط دکتر دیکسون فرستادم. علیاحضرت در حاشیه آن به خط خودش نوشت و دستور داد که میرزا آقاخان فوراً به حضور رود. ضمناً ملکه از دکتر دیکسون تقاضا کرده است به من بگوید که از همانندی نظرات هردوی ما درباره میرزا آقاخان نوری بسیار شادمان است.^{۷۲}

مهدعلیا بر خلاف میل امرای ارگ در نامه‌ای به میرزا آقاخان خیر مقدم گفت و او را در عمارت خورشید در داخل ارگ سلطنتی جای داد.^{۷۳} خیر بازگشت میرزا آقاخان نوری چندان موجب شادمانی ناصرالدین شاه - که در راه دارالخلافه بود - نشد و او در مکتوبی از میرزا آقاخان خواست تا به کاشان بازگردد، اما میل مهدعلیا و سفارت انگلیس بر ماندن وی در تهران بود. به همین منظور «در هنگامی که صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس و تمامت امرایی که در ارگ جای داشتند و همچنان خادمان حضرت مهدعلیا همه انجمن بودند روی به آن جماعت کرد که اینک جنگ و جوش بگذارید این اختلاف کلمه از آن در است که من بی فرمان آمده‌ام و دست در گریبان برده دستخط مبارک شاهنشاه را که درایام ولایت عهد بدو داد و به محل منبع امارت میعاد نهاد... بیرون کرد و گفت من به حکم این منشور تا بدینجا تاختم...» او صراحتاً اعلام کرد که از تهران

۷۰. عباس امانت، همان، ص ۱۵۶.

۷۱. همان.

۷۲. ابوالقاسم طاهری، تاریخ روابط سیاسی و بازرگانی ایران و انگلیس. تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۶، ج ۲.

صص ۲۵۱-۲۵۲.

۷۳. میرزا محمدتقی‌خان سپهر، همان، ص ۱۶۱.

خارج نخواهد شد و در ضمن به جای اقامت در ارگ سلطانی به منزل خود رفت.^{۷۴} با ورود شاه جوان در روز بیست و یکم ذی القعدة به طهران، مهدعلیا تخت و تاج را به وی سپرد و بار دیگر راهی اندرون شد، اما این ظاهر ماجرا بود و زنی چنین مقتدر حاضر به ترک صحنه سیاست نبود، خصوصاً که شاهد آن بود که فرزند تاجدارش را دیگر نیازی به وی نیست و رقیبی جدید به نام میرزا محمدتقی خان امیرنظام در صحنه حاضر شده که بر شاه جوان حاکم است.

ناصرالدین شاه در بیست و دوم ذی القعدة تاج کیانی را بر سر گذاشت و با وجود مخالفت «مهدعلیا و تمامت شاهزادگان و قاطبه اعیان و بزرگان و جمهور قواد سپاه و صنایع درگاه» میرزا محمدتقی خان امیرنظام را به صدارت منصوب کرد.^{۷۵} ناصرالدین شاه برای حل مشکل میان مادر و میرزا محمدتقی خان تصمیم گرفت که تنها خواهر تنی خود ملک‌زاده خانم را که در این زمان ۱۶ سال بیشتر نداشت در ربیع‌الاول ۱۲۶۵^{۷۶} به عقد صدراعظم پنجاه و پنج ساله خود درآورد تا شاید این خویشاوندی مهدعلیا را آرام کند، اما این اقدام نه تنها رضایت بلکه مخالفت مهدعلیا را موجب شد که نگران افزون شدن قدرت امیرنظام از این طریق بود و خاندان سلطنت نیز با سخره گرفتن پایگاه طبقاتی امیر به مخالفان این ازدواج پیوستند.^{۷۷} این‌گونه راه برای امیر نه تنها هموارتر که بر مشکلات وی افزوده شد، خصوصاً که او خود چندان میلی به این ازدواج نداشت و مجبور به ترک همسر نخست خود شد تا امر شاهانه را گردن نهد.^{۷۸} او در مکتوبی به شاه نوشت: «...مراقوم داشته‌اند که ملک‌زاده را برای راحتی شما به امیر دادم، خبر ندارد که جان امیر را به چه بلا انداخته است».^{۷۹} مهدعلیا برای دست یافتن به اطلاعات تازه از اوضاع زندگی امیرکبیر از شاه خواست تا آقا جوهر خواجه را به حرم امیر مأمور کند، که با اعتراض وی روبه رو شد. او در نامه‌ای به شاه به ازدواج ناخواسته خود با ملک‌زاده خانم اشاره کرد و به طور غیر واضحی اعلام کرد که با حضور این نماینده مهدعلیا در منزل خود احساس امنیت ندارد.^{۸۰} اعتراض وی نتیجه‌ای نداشت و آقا جوهر در منزل وی جای گرفت.

مهدعلیا بدون توجه به مشکلات پیش روی شاه تازه به تخت نشسته، صدراعظم را با

۷۴. همان، ص ۱۸۷.

۷۵. همان، ص ۱۸۵.

۷۶. همان، ص ۲۲۸.

۷۷. فریدون آدمیت. امیرکبیر و ایران. تهران، خوارزمی، ۱۳۵۵. ص ۶۶۷.

۷۸. همان، ص ۶۶۷.

۷۹. نامه‌های امیرکبیر. به کوشش سیدعلی آل‌داود. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۱. ص ۱۲۱.

۸۰. فریدون آدمیت، همان، ص ۶۸۸.



مشکل روبه‌رو می‌ساخت و میرزا تقی‌خان نیز به مقابله با وی درآمد. سرهنگ فرانت در گزارش خود در این مورد نوشت: «مادر شاه اخیراً تلاش کرد شاید اعتماد پادشاه را از امیرنظام متزلزل گرداند تیرش به سنگ خورد و کاری از پیش نبرد». ^{۸۱} در تمام مدتِ صدارتِ امیرکبیر گزارشی از رفتار دوستانه بین این دو مشاهده نمی‌شود و هر دو طرف سعی می‌کردند آن دیگری را از میان بردارند. از مکتوبات به جا مانده از میرزا تقی‌خان نیز به خوبی مشهود است که گرچه در برخی موارد سعی در دلسوزی و پا درمیانی برای مادر شاه را دارد، ^{۸۲} ولی از حذف وی نیز غافل نبوده است.

با بالاگرفتن اختلاف بین مهدعلیا و امیرکبیر و شاه، به دستور شاه ملاقاتهای مادرش منوط به اجازه نامه کتبی از شاه شد و دربار وی تحت کنترل درآمد. این دوران از سخت‌ترین دوره‌های زندگی مهدعلیا به نظر می‌رسد. رفتار شاه جوان و صدراعظم او را آزرده می‌ساخت. مهدعلیا که در زمان همسر نیز به چنین مشکلی برنخورده بود هر هفته تحت عنوان زیارت به مکانی به نام بی‌بی زبیده در سر راه حضرت عبدالعظیم (ع) می‌رفت و ملاقاتهای خود را به دور از چشم مراقبان در این محل انجام می‌داد. ^{۸۳} همسر جستین شیل، سفیر انگلیس در ایران در محرم ۱۲۶۶ ق برای اولین بار به ملاقات مهدعلیا رفت. در این ملاقات که جزئیات آن با ظرافت تمام به تصویر کشیده شده است، لیدی شیل مهدعلیا را صاحب مهم‌ترین موقعیت در دربار می‌داند و معتقد است: «او خیلی باهوش است و در اغلب امور مملکتی دخالت دارد و در ضمن اداره امور اندرون شاه نیز به عهده اوست». ^{۸۴} شیل به سؤالات متعدد مهدعلیا در خصوص تئاتر، مراسم و تشریفات و وضعیت زندگی ملکه ویکتوریا پاسخ داد. مهدعلیا به این نتیجه رسید که «آدمی خوش‌سخت‌تر از علیاحضرت ملکه انگلستان در دنیا وجود ندارد. چون خانواده‌ای صمیمی، شوهری فداکار و قدرتی فراوان دارد». ^{۸۵} این تمام آن چیزهایی بود که او خود از آنها محروم بود، خصوصاً این کمبودها با حضور امیرکبیر پررنگ‌تر از گذشته به نظر می‌رسید. عداوت میان مهدعلیا و صدراعظم به جایی رسید که به نقل از خود ناصرالدین شاه امیر از وی خواست تا به بهانه شکار تیری به مادر خود شلیک کند و تا هم او و هم امیر آسوده شوند. ^{۸۶} اختلاف میان امیر و مهدعلیا در ۱۲۶۷ به اوج خود رسیده بود و شاه



۸۱ همان، ص ۶۶۶. ۸۲ همان، ص ۶۶۷. ۸۳ همان، ص ۶۷۲.

۸۴ خاطرات لیدی شیل. ترجمه حسین ابوترابیان. تهران، نشر نو، ۱۳۶۲. ص ۷۲.

۸۵ همان، ص ۷۴.

۸۶ دوستعلی‌خان معیرالممالک. یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین‌شاه. تهران، نشر تاریخ نو، ۱۳۶۱.



مهدعلیا [۵۳۰۲-۵۳]ع

قصده سفر به اصفهان داشت، اما برادر دوازده ساله او عباس میرزا و خدیجه خانم چهریقی نیز از همراهان بودند. مهدعلیا که هنوز هم این دو را برای سلطنت خطرناک می‌دید به حضورشان در این سفر اعتراض کرد، شاه نیز از صدراعظم خود راه‌حل خواست، اما توصیه امیر بی‌محللی به اعتراض مهدعلیا و ساکت کردن وی بود:

اولاً مادر شاهنشاه روحنا فداه یکی است هم چشم ندارد، می‌خواهد دختر کرد باشد یا ترک... ثانیاً ماندن خدیجه در طهران بی حضور شاه مصلحت نیست ایشان هرطور رضای شما و مصلحت ملک شماست آن را بخواهند... بعید نیست آمدن خدیجه را هم ایشان گل خیر بنده حمل کرده باشند حال آن‌که شاهنشاه خیردار و شاهد هستند که فدوی را در این امر استحضاری نبوده و نیست باید مهدعلیا را ساکت فرمایند که هیچ در این سفر این‌طور فرمایشات نفرمایند.^{۸۷}





چندی بعد از این سفر بود که ناصرالدین شاه در خصوص وفاداری امیر نسبت به خود دچار تردید شد و مهدعلیا نیز چون همیشه به این تردیدها دامن می‌زد، اما این بار موفق‌تر بود. دستور خلع امیر در نوزدهم محرم ۱۲۶۸ صادر شد و چند روز بعد یکی از هواداران ملک‌جهان خانم، میرزا آقاخان نوری به صدارت منصوب شد. پس از عزل میرزا تقی‌خان از منصب امیرنظامی رأی شاه بر آن قرار گرفت که او را به حکومت اصفهان یا فارس یا قم منصوب کند تا از تهران به دور باشد، اما امیر نپذیرفت و حکومت کاشان به وی پیشنهاد شد.

مهدعلیا که تمایل داشت هرچه زودتر این دشمن دیرین را از تهران دور کند، در پیامی فوری به شیل از وی خواست: «قرار حکومت کاشان را برای میرزا تقی‌خان تمام کنم و مراقب جان امیر باشم».^{۸۸} میرزا تقی‌خان تحت فشار به کاشان تبعید شد و عزت‌الدوله نیز بر خلاف میل مادر و برادر، همسر خود را در این تبعید همراهی کرد. روایتی است که هنگام خداحافظی، میرزا تقی‌خان با لفظی تند مهدعلیا را خطاب کرده که نشان دشمنی وی با مهدعلیا بود.^{۸۹} وزیر مختارانگلیس برکناری میرزا تقی‌خان را «بیشتر نتیجه توطئه و نیرنگ اندرون شاه... که در رأس آن مهدعلیا» بود گزارش داد.^{۹۰} تبعید و قتل امیرکبیر هم باعث بهبود روابط میان مادر و فرزند نشد و این کدورت میان آن دو باقی ماند. شاه این بار راهی دیگر در پیش گرفت و صدراعظم جدید خود را که مناسبات حسنه با مهدعلیا داشت آگاه کرد که چنانچه «وجود مادرش یا هر کدام از نزدیکان دیگر مایه زحمت و گرفتاری باشند، آنان را به مکه روانه خواهد کرد».^{۹۱} اختیاری که اگر صدراعظم پیشین داشت حتماً آن را به مرحله اجرا در می‌آورد، اما میرزا آقاخان نوری آگاه بود که مهدعلیا هرچند منفور در نزد فرزند باشد نباید کنار گذاشته شود. او در نامه‌ای به فرخ‌خان امین‌الدوله نوشت: «فقره تقی آشپز قابل آن بود که آن همه مراتب از برای دولت ایران برخیزد و غلام سفارت از لار به شهر بیاید و بگردد و از جلو سرکار عظمت مدار مهدعلیا بگذرد و به او بگویند قدری صبرکن تا سرکار ایشان بگذرند راه تنگ است شایسته آن بود که آن طور گرفت و گیر شود؟»^{۹۲}

با قتل صدراعظم سابق در کاشان که به طور قطع مهدعلیا به همراهی میرزا آقاخان

۸۸ همان، ص ۷۰۷.

۸۹ خان ملک ساسانی. سیستگران دوره قاجار. تهران، هدایت و بابک، ۱۳۳۸. ص ۴.

۹۰ همان، ص ۶۹۰.

۹۱ همان، ص ۷۱۹.

۹۲ اسناد و مدارک مأموریت امین‌الدوله. به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت الله روشنی. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶. ج ۱، ص ۳۷۴.



نوری بر آن تأکید داشتند، عزت الدوله به همراه دو دختر خود به تهران بازگشت و تحت نظر مادر خود بود. مهدعلیا وقتی متوجه شد لیدی شیل برای همدردی قصد ملاقات با عزت الدوله را دارد بدون دعوت خود در این جلسه حاضر و همسر سفیر از دیدن وی سر خورده شد.^{۹۳}

مهدعلیا هرگز نتوانست آن دوره اقتدار چهل روزه را بار دیگر تجربه کند. و همچنان در ملاقاتهای خود محدودیت داشت و شاهزادگان تنها روزهای عید اجازه ملاقات با مهدعلیا را داشتند.^{۹۴} او در نامه‌ای به فرزندش قول می‌دهد که بر سر قرار خود بماند و علت ملاقاتهای پیشین خود را با درباریان شرح می‌دهد: «آن روز راه دیگر داشت. از خدمت شما که محروم بودند میرزا تقی هم که این طایفه را و شاهزاده‌های بیچاره را از سگ کمتر کرده بود از زمین و آسمان دستشان بریده شده بود. به جهت این که خفیف نشوند یا درد دل خودشان را و عرضشان را بکنند ناچار رو به من می‌آوردند».^{۹۵} در جایی دیگر گله می‌کند که «شما از همه کس مرا نامحرم‌تر می‌دانید».^{۹۶} نامه‌ای دیگر از میرزا آقاخان نوری صدراعظم بعدی به شخص شاه به خوبی از روابط تلخ و نظارت شاه بر دربار مادرش خبر می‌دهد:

پرپر روز خدمت نواب رسیدم. اول دلتنگی بسیاری کرد که هرگز بجز رضای شاه چیزی نخواستم. بعد گله زیادی از این که زن معیرالممالک به خانه فخرالدوله و هرجا رفت خودش رفت تملق کرده و زنش راضی کرده بود. حالا که به خانه من می‌آید پلرسوخته هرجا نشسته است گفته است شاه فرمود زنی که به خانه مادر من رفت به کار تو نمی‌خورد طلاق بده. و آن بی‌حیا طلاقنامه نوشته دختر فتحعلی شاه را طلاق داد. آن هم در خانه من....^{۹۷}

مشکل مهدعلیا در دوره صدارت هفت ساله صدارت میرزا آقاخان نوری پشت کردن صدراعظم به او و مسئله همسران محبوب شاه و انتصاب ولایتعهد بود.^{۹۸} خصوصاً زمانی که شاه تصمیم گرفت فرزند همسر محبوب خود جیران را به ولایتعهدی منصوب کند مهدعلیا در نامه‌ای انزجار خود و ایل قاجار را از این امر ابراز کرد.^{۹۹} مهدعلیا در این میان نه تنها حمایت صدراعظم را از دست داد بلکه میرزا علی‌خان حاجب الدوله نیز به دشمنان وی پیوست و بر شایعات پیرامون مهدعلیا افزود. مهدعلیا که دستش از قدرت

۹۴. فریدون آدمیت، همان، ص ۶۷۰.

۹۳. خاطرات لیدی شیل، همان، ص ۲۲۷.

۹۷. همان.

۹۶. همان، ص ۶۶۹.

۹۵. همان.

۹۹. همان، ص ۴۳۱.

۹۸. عباس امانت، همان، صص ۴۲۱-۴۳۵.

کوتاه بود به واسطه با شاه ارتباط برقرار می‌کرد. در نامه‌ای به برادرزاده خود عین‌الملک در مورد جفاهایی که بروی روا داشته بودند نوشت: «چراکاری بکنند که میان من و شاه کار به واسطه و پیغام برسد، واسطه همه کس باید من بودم و پیغام همه را من باید می‌بردم... اگر شاه را هیچ نخواهم از حاج علی‌خان که قطعاً زیادتر می‌خواهم. اقلأً دلسوزی او را گوش نفرمایند...»^{۱۰۰}

یکی از مخالفان مهدعلیا فرزند دیگر محمدشاه، عباس میرزا ملک آرا بود که در خاطرات وی به وضوح این نفرت را می‌توان مشاهده کرد و بیشترین سعی او نیز در نشان دادن چهره فاسد از مهدعلیا است و خود چندان نفوذی در نزد شاه نداشت تا بتواند به گونه‌ای دیگر عمل کند. او در این خاطرات گاه مهدعلیا را به داشتن مناسبات جنسی با برادر خودش عیسی‌خان متهم می‌کند^{۱۰۱} و در جایی دیگر از زیان میرزا حسین‌خان سپهسالار به او نسبت‌های ناروا می‌دهد.^{۱۰۲} در مورد اتهام همدستی با بایان برای ترور شاه نیز معتقد بود که بنا به دستور مهدعلیا میرزا حسین قمی متولی حضرت معصومه تحت شکنجه قرار گرفت تا به دخالت عباس میرزا در این ماجرا اعتراف کذب کند.^{۱۰۳}

ازدواج دختران میرزا تقی‌خان امیرکبیر و عزت‌الدوله بنا به توصیه ملک جهان‌خانم که بر تربیت آنان نظارت داشت صورت گرفت. تاج‌الملوک به عقد مظفرالدین میرزای ولیعهد و همدم‌الملوک به عقد سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان درآمدند. با برکناری میرزا آقاخان نوری و تشکیل شورای دولتی به جای انتصاب صدراعظمی نو، اقتدار شاه افزون شد و گرچه مهدعلیا جایگاه پیشین خود را نیافت، ولی از جهت آنکه رقیب سیاسی نداشت آسوده‌تر بود.

مهدعلیا زمانی که فرزندش برای نخستین بار راهی فرنگستان شد در مکتوبی ضمن آرزوی سفری خوش نوشت: «این روزها دیگر رسیدن انزلی و نشستن دریا نزدیک است. همه را به گرفتن ختم و دعا مشغولم. ان شاءالله به شما خوش خواهد گذشت از تماشاها و سیاحتها، ولی ان شاءالله به فراموشخانه تشریف نخواهید برد اگر بپرید شیر هشت ماه داده را حلال نخواهم کرد. ان شاءالله فراموش نخواهید کرد...»^{۱۰۴} این شاید

۱۰۰. فریدون آدمیت، همان، ص ۶۷۲.

۱۰۱. شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، همان، ص ۴۳.

۱۰۲. همان، ص ۱۲۴.

۱۰۳. همان، ص ۵۰.

۱۰۴. روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر اول فرنگستان. به کوشش: فاطمه قاضی‌ها. تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۷. ص ۴۳۴. این سند که نشانگر شناخت مهدعلیا از فراموشخانه و اهداف این انجمن است بنا



ملک جهان خانم مهدعلیا [۸۶۵۷-۴ع]

آخرین توصیه وی به شاه بود و در نهم ربیع الثانی ۱۲۹۰، ۱۰۵ زمانی که ناصرالدین شاه در برلن بود ملک جهان خانم مهدعلیا در تهران درگذشت. جنازه وی را به امانت در مسجد شاه نگه داشتند و با بازگشت شاه طی مراسمی با حضور درباریان او را در قم در صحن حضرت معصومه و در جوار محمدشاه دفن کردند. شاه در مورد فوت وی نوشت: «انالله و انالیه راجعون. بسیار اوقاتم تلخ شد در فرنگ هم چون تلگرافی به اسم والده نمی آمد چیزی فهمیده بودم».^{۱۰۶} کنت دو گوینو در نامه‌ای ضمن تکرار داستانهای فساد اخلاقی مهدعلیا ناگزیر به اعتراف است که «...هنوز یکی از سیاستمداران بسیار جدی و باهوش ایرانست. این زن یکه و تنها نظم و امنیت تهران را اداره کرده تا چهلمین

→ داستانی که اسماعیل رایین در مورد قلع و قمع اعضای فراموشخانه میرزا ملکم خان نوشته، کاملاً متفاوت است. در روایت رایین مهدعلیا به حمایت از حکیم‌اللهی و شمس‌الادبای از اعضای اصلی فراموشخانه برخاسته و از شاه می‌خواهد که از اعدام شمس‌الادبای منصرف شود که ناصرالدین شاه نیز بنا به خواسته مادر از اعدام وی می‌گذرد. رک: اسماعیل رایین، فراموشخانه و فراماسوتری در ایران. تهران، مؤسسه تحقیقاتی رایین، ۱۳۴۷. ج ۱، ص ۵۱۶. ۱۰۵. ابراهیم شیانی منتخب‌التواریخ. تهران، علمی، ۱۳۶۶. ص ۱۹۹.

۱۰۶. روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر اول فرنگستان، همان، ص ۳۹۲.

روز مرگ شوهر و ورود پسرش از تبریز و...»^{۱۰۷} او از زنان هنرمند دوره خود بود که به خطاطی، نقاشی و شعر می‌پرداخته، اما تنها چند بیت از شعرهای وی به جا مانده است: از مرد و زن آن که هوشمند است اندر همه حال سر بلند است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی